

بررسی انتقادی شش سفرنامه مهم اروپایی دوره صفوی

رضا رمضان نرگسی*

چکیده

در این تحقیق، شش سفرنامه مهم دوره صفوی با هدف بررسی مقدار واقع‌نمایی آنها، با روش تحلیلی - توصیفی مورد بررسی انتقادی قرار گرفته است. از این رو، بعد از معرفی سفرنامه‌ها، تلاش شده اشکالات ساختاری آنها، همراه با ارائه شواهد تاریخی، بیان شود تا محقق تاریخ در رجوع به این سفرنامه‌ها و سفرنامه‌های مشابه، از مطلق‌نگری پرهیزد و با توجه به اشکالات مطرح شده در این تحقیق، با احتیاط، دقت لازم و توجه به سایر منابع، از سفرنامه‌های عصر صفوی استفاده نماید. در این تحقیق از جزئی‌نگری پرهیز شده و اشکالات کلی که معمولاً همه سفرنامه‌ها به نحوی دچار آنها هستند بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: سفرنامه، صفویه، شاردن، تاورنیه، کمپفر، پیترو دلاواله، اروپاییان، تاریخ‌نگاری.

مقدمه

بازار ایران یافت می‌شود) می‌کوشد خطوط کلی تاریخ‌نگاری در این سفرنامه‌ها را مشخص کرده و اشکالات عمدی یا سهوی آنها را برجسته نماید تا محقق تاریخ با توجه به آنها سراغ این منابع برود. این مقاله به محقق تاریخ کمک می‌کند تا با دیدی روشن سراغ سفرنامه‌ها برود و درست از آنها استفاده کند.

در خصوص پیشینه این تحقیق، سه دسته نوشته به چشم می‌خورد. دسته اول، سفرنامه‌هاست که در این مقاله از این دسته بسیار استفاده شده است. دسته دوم، مقالات و کتاب‌های تحلیلی است که به صورت کلی درباره تمام سفرنامه‌ها نوشته شده است. مهم‌ترین آنها، کتاب خانم شیبانی است با عنوان *سفر اروپاییان به ایران* و همچنین مقاله آقای حسن حسین‌زاده *شانه‌چی* با عنوان «سهم سفرنامه‌های اروپایی در معرفی تشیع ایرانیان در غرب». دسته سوم، مقالات و نوشته‌هایی است که به صورت جزئی مسئله خاصی در یک سفرنامه یا در چند سفرنامه را مورد بررسی قرار داده‌اند؛ مثل مقاله «آداب زنان ایرانی در دوره صفوی (به نقل از سفرنامه سانسون)» یا مقاله «آدام اولناریوس پیشتاز سفرنامه‌نویسان آلمانی درباره ایران». تحقیق حاضر از دسته دوم است.

وجه نوآوری این مقاله در آن است که این تحقیق، هم نگاهی انتقادی دارد و هم نگاهی تحلیلی (یعنی صرفاً قصد گزارش وقایع را ندارد) و با دید جامعه‌شناختی اساس تاریخ‌نگاری اروپاییان در مورد ایران صفوی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

از بین آثار موجود درباره سفرنامه‌ها مقاله آقای حسن حسین‌زاده *شانه‌چی* به لحاظ موضوع و محتوا تا حدی به این تحقیق نزدیک است، اما وجه تمایز آن با تحقیق حاضر در این است که در مقاله ایشان اولاً، سفرنامه دوره

از قرن هفدهم به قصد ماجراجویی، تجارت، تبلیغ دین مسیحیت یا دیپلماسی، کاروان‌های اروپاییان سیل‌گونه روانه ایران می‌شدند. در این میان، تنها برخی از آنها اقدام به نوشتن سفرنامه و شرح حال کردند که بخشی از منابع تاریخ صفویه را تشکیل می‌دهند. در فاصله سال‌های ۱۶۵۰ تا ۱۷۵۰م بیشترین حجم سفرنامه‌ها نوشته شده است.

بر اساس تتبعی که خانم شیبانی کرده، در فاصله سال‌های ۱۶۰۰م/ ۹۸۰ق - ۱۷۵۰م/ ۱۳۰ق تا ۲۸ سفرنامه برای اولین بار به چاپ رسیده است. از میان این سفرنامه‌ها، در فاصله زمانی ۱۶۶۰ تا ۱۸۰۰م سفرنامه تونو ۱۱ بار، اولناریوس ۱۱ بار، شاردن ۱۰ بار، کرنلی دو بروین ۱۰ بار، تاورنیه ۷ بار و پیترو دل‌واله ۸ بار به زبان‌های مختلف به دفعات انتشار یافته‌اند.^(۱)

از آن‌رو که نویسندگان این سفرنامه‌ها مشاهدات عینی خود را منعکس کرده‌اند، از آنها به عنوان منابع دست اول نام برده می‌شود. از این‌رو، این سفرنامه‌ها حجم معتابیهی از منابع و اسناد تاریخی مهم دوره صفویه را تشکیل می‌دهند. حال سؤال این است که درجه اعتبار این سفرنامه‌ها در چه حدی است؟ و اگر قرار باشد در تحقیقات تاریخی به این سفرنامه‌ها ارجاع داده شود چه ملاحظاتی باید در نظر گرفته شود؟

فرضیه این تحقیق آن است که چون فضای فرهنگی و اعتقادات دینی سفرنامه‌نویسان بسیار متفاوت از فضای فرهنگی و اعتقادات جامعه ایران بوده، آنها به احتمال بسیار زیاد در دریافت واقعیات دچار سوءبرداشت‌هایی نیز شده‌اند و چه بسا قضاوت‌های نادرستی نیز داشته‌اند. این تحقیق برای آزمون فرضیه فوق و پاسخ‌گویی به سؤالات تحقیق با گزینش مهم‌ترین سفرنامه‌های عصر صفویه، (که به زبان فارسی هم ترجمه شده و به وفور در

شاردن و سفرنامه او

ژان شاردن در نوامبر ۱۶۴۳، شش ماه پس از مرگ لوئی سیزدهم، در شهر پاریس دیده به جهان گشود.^(۲) پدر او دانیل جواهرچی نام داشت. شاردن نیز به اقتضای شغل خانوادگی یک گوهرفروش پروتستان بود که برای تجارت راه شرق را در پیش گرفت. او در آغاز سال ۱۶۶۶م از هند به ایران مسافرت می‌کند و قریب یک سال و نیم در ایران می‌ماند.^(۳) شاردن در سال ۱۶۶۹ برای دومین بار به ایران می‌آید. میان دو سفر، نخستین کتاب خود را درباره ایران و مردم و دربار آن به نام **تاج‌گذاری سلیمان** نوشت و در فرانسه به چاپ رساند. پس از آن، ده جلد کتاب برای شناساندن ایران و ایرانیان به جهان نگاشت، و چون انتشار کتاب مقارن با آغاز گسترش دست‌یازی غربیان به سرزمین‌های شرق بود، از این بابت نیز خیلی زود مورد توجه قرار گرفت.^(۴)

به نظر می‌رسد که مهم‌ترین علت علاقه‌مندی شاردن به ایران، جاذبه خلق و خوی مردم ایران، حتی نرمی و مهربانی مأموران گمرک ایران و شکوفایی تمدن بشری در این منطقه از کره زمین باشد.^(۵)

نسخه کامل سفرنامه‌های شاردن تا پایان سال ۱۷۱۱ چاپ شد.^(۶) به لحاظ کثرت دفعات چاپ در فاصله سال‌های ۱۷۰۰ تا ۱۷۳۲ سفرنامه‌های شاردن ۴ نوبت به چاپ رسید و از این بابت رتبه سوم را در بین سفرنامه‌ها به خود اختصاص داد.^(۷)

محتوای مجلدات: شاردن در صفحه نخست جلد چهارم، به خواننده‌اش هشدار می‌دهد: «سه جلد اول سفر من یادداشت‌های روزانه ماجراها و مشاهدات من از پاریس تا اصفهان است. این جلد چهارم و سه جلد دیگر شامل یک شرح و تعریف عمومی و کلی از ایران است...» پنج جلد بعدی اختصاص به تشریح اوضاع عمومی ایران

خاصی مدنظر قرار نگرفته، از این‌رو، از صدر اسلام تا انتهای قاجاریه را پوشش می‌دهد و ثانیاً، مسائل خاص و بعضاً جزئی مثل «انگیزه‌های سفر به شرق اسلامی، انواع سفرنامه‌ها، و مهم‌ترین جلوه‌های تشیع در سفرنامه‌ها» مورد توجه قرار گرفته، در حالی که تأکید این مقاله توجه به نکات مهم در تاریخ‌نگاری اروپاییان از دوره صفویه می‌باشد و ثالثاً، شکل گزارش و نقلی دارد، در حالی که تحقیق حاضر نوعی تحلیل جامعه‌شناختی همرا با توصیف است.

در اینجا تذکر چند نکته ضروری است:

۱. در این مقاله هرگاه از سفرنامه‌ها یا سفرنامه‌نویسان به صورت مطلق اسم برده شود مراد سفرنامه‌های شش‌گانه‌ای است که در این مقاله از آنها نام برده شده است.

۲. از آن‌رو که بررسی همه سفرنامه‌های دوره صفویه در این مقاله نمی‌گنجد، شش سفرنامه شاخص که از بقیه مهم‌تر بودند، به عنوان نمونه انتخاب شدند؛ از این‌رو، تعمیم نتایج از باب الغای خصوصیت، بر همه سفرنامه‌های اروپایی خالی از لطف نیست.

۳. از آن‌رو که این تحقیق یک بررسی انتقادی است، بدیهی است که تنها به اشکالات ساختاری در سفرنامه‌ها پرداخته و به محسنات این سفرنامه‌ها اشاره نکرده است؛ زیرا برشماری جنبه‌های مثبت این سفرنامه‌ها خود مجال دیگری می‌طلبد که از حوصله این نوشتار خارج است.

معرفی اجمالی سفرنامه‌نویسان مهم دوره صفوی

برای آشنایی اجمالی با این سفرنامه‌ها، بجاست ابتدا کلیاتی درباره نویسندگان و اهداف و اغراض آنها به تناسب اهمیت سفرنامه‌ها ذکر شود و سپس با مقایسه‌ای اجمالی، به محتوای هریک از آنها اشاره گردد.

نایب‌السلطنه انگلیس، در سرزمین کاتولیک مذهب ایرلند بود. وی ذهن شرلی را از خطر دایم امپراتوری عثمانی نسبت به جهان مسیحیت تحریک کرد و او را در رفتن به ایران که رقیب عمده آل عثمان بود ترغیب نمود.^(۱۵) حتی از جانب شخص پاپ (پل پنجم) اختیار مشروع کردن بچه‌های نامشروع را دریافت کرد.^(۱۶) همچنین از طرف پاپ به او اختیار عفو اشخاصی که اعمال شیعی مرتکب شده‌اند، و استرداد شرافت سابق آنها، داده شده بود.^(۱۷)

مأموریت برادران شرلی از متن مذاکرات آنها با شاه ایران تا حدی روشن می‌شود: «سر آنتوان رأی پادشاه را تغییر داد و او را وادار کرد که نزد جمیع سلاطین عیسوی سفیری بفرستد، و... و اظهار کرد که من خودم این سفارت را به عهده خواهم گرفت. نیز به پادشاه اظهار داشت که در صورتی که آن اعلیحضرت از این طرف با عثمانی‌ها در جنگ هستید من هم کاری خواهم کرد که سلاطین عیسوی از اطراف دیگر به محاربه پرداخته سلطنت عثمانی را به واسطه این اتحاد منقرض سازیم.»^(۱۸)

آدام اولناریوس و سفرنامه‌اش

این سفرنامه توسط آدام اولناریوس منشی هیأت سیاسی آلمان به روسیه و ایران نوشته شده است. این هیأت سیاسی در دهم نوامبر ۱۶۳۵م / ۱۹ آبان ۱۰۵۵ق قدم به خاک ایران می‌گذارند.

در نوشته‌های آدام اولناریوس تعصب قومی به نفع اروپاییان به وفور دیده می‌شود، اما در عین حال، در برخی مواقع مجبور به اعتراف به زشتی رفتار هموطنان خود می‌گردد و در توصیف رفتار سفیر آلمان و سایر آلمانی‌های همراه او گاهی به‌ناچار سبعیت و خشونت آنها را به تصویر می‌کشد.^(۱۹) همچنین نویسنده آورده: سفیر آلمان معتقد بود که اموال ایرانیان را باید به عنف و زور از آنها گرفت.^(۲۰)

(جلد چهارم)، شرح علوم و فنون آزاد ایرانیان (جلد پنجم)، ساختار حکومت و اداره امور سیاسی، نظامی و مدنی ایرانیان (جلد ششم)، دین و مذهب ایرانیان (جلد هفتم) و سرانجام، شرح و وصف ویژه اصفهانیان پایتخت ایران (جلد هشتم) دارد.^(۸)

کمپفر و سفرنامه کمپفر

انگلیت کمپفر در شانزدهم ۱۶۵۱ در شهر لمگو^(۹) در کشور آلمان به دنیا آمد. پدرش یوهانس کمپفر کشیش بود. از دربار پادشاه کارل یازدهم هیأتی به دربار ایران برای گسترش روابط تجاری و تشویق شاه ایران به جنگ با ترک‌ها اعزام شد. به توصیه پوفندرف، کمپفر به سمت منشی و طبیب این هیأت که ریاست آن با یک نفر هلندی کارآمده‌نام لودویس فابریتیوس^(۱۰) بود برگزیده شد.^(۱۱) سفرنامه کمپفر با حدود نهمصد صفحه، در سال ۱۷۱۲ در لمگو، هفده سال پس از بازگشت کمپفر منتشر شد. چهار سال پس از آن، یعنی در بیست و چهارم اکتبر ۱۷۱۶، مؤلف در سن ۶۵ سالگی درگذشت.^(۱۲)

برادران شرلی و سفرنامه آنها

آنتوان شرلی یک نجیب‌زاده انگلیسی است که به همراه برادر کوچک‌تر خود رابرت شرلی وارد ایران می‌شود. از متن این سفرنامه به خوبی می‌توان تشخیص داد که مأموریت حساسی در پیش دارد. وی مأمور دولت انگلیس و پاپ اعظم به کشور ایران است.^(۱۳)

رابرت شرلی و سر آنتوان شرلی با حدود ۷۰۰ نفر از انگلیسی‌ها پس از اخذ تعلیمات لازمه از پاپ اعظم در واتیکان، از راه آسیای صغیر به دربار شاه عباس کبیر آمدند.^(۱۴) لرد کرزن در کتاب *ایران و مسئله ایران* می‌نویسد: آنتوان شرلی از دوستان نزدیک دوک اسکس،

پیترو دلاواله و سفرنامه او

پیترو دلاواله یک نجیب‌زاده ایتالیایی است که برای اهداف سیاسی و به عشق جنگ با عثمانی‌ها به ایران می‌آید و علت اصلی مسافرت خود به ایران را کمک به عالم مسیحیت و یافتن راهی برای نابودی عثمانی عنوان می‌کند^(۲۱) و حتی از عدم شروع مجدد جنگ صلیبی تأسف می‌خورد.^(۲۲)

سفرنامه تاورنیه

سفرهای تاورنیه میان سال‌های ۱۶۳۲ تا ۱۶۶۸م صورت گرفت. سفر اول او در زمان سلطنت شاه صفی، نوه شاه عباس بزرگ، و سفرهای دیگرش در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان بود. این شش سفر را سه سفر بازگشت از هند تکمیل کرده که یکی از طریق دریا از بندر هرمز و دو تای دیگر از طریق قندهار بود که بدین گونه او نه بار به ایران آمد.^(۲۳)

شیبانی معتقد است که تاورنیه روایتی شرافتمندانه و دقیق روایت کرده است و آزموده‌ترین راهنمای ممکن برای مسافران به ایران است.^(۲۴)

معرفی و مقایسه اجمالی سفرنامه‌های یادشده

در مقایسه اجمالی سفرنامه‌های مذکور، می‌توان آنها را در سه دسته جای داد:

دسته اول که می‌توان آنها را جامع دانست، سفرنامه‌هایی هستند که به علت احاطه نویسنده به جامعه، فرهنگ و سیاست ایرانیان، در آن به تمامی ابعاد زندگی اجتماعی ایران پرداخته شده است؛ مانند سفرنامه شاردن و سفرنامه کمپفر.

دسته دوم سفرنامه‌هایی هستند که اختصاصاً به مسائل اجتماعی و تا حد کمتر به مسائل سیاسی پرداخته‌اند؛ مثل

سفرنامه آدام اولناریوس و تاورنیه.

دسته سوم سفرنامه‌هایی هستند که مسائل سیاسی در آنها بسیار پررنگ‌تر است؛ مثل سفرنامه برادران شرلی و سفرنامه پیترو دلاواله.

در ذیل، به ویژگی‌های خاص هر یک از این سفرنامه‌ها اشاره می‌شود:

سفرنامه شاردن را می‌توان معتبرتر از بقیه سفرنامه‌ها دانست؛ زیرا مدت سکونت زیاد شاردن موجب شده بود که به درک بهتری از فرهنگ و جامعه ایرانی برسد.

آموختن زبان فارسی نیز به او در این زمینه کمک زیادی کرد، برخلاف افرادی همچون دلاواله که هیچ‌گاه زبان فارسی را نیاموختند و این نقص آنها را از تعامل با قشر فرهیخته محروم می‌کرد. شاردن بی‌نهایت بهتر از همه آنها وجود و مشروعیت فرهنگ و معارفی را که تفاوت اساسی با فرهنگ غرب داشت آشکار ساخت: «یک کشور بزرگ و پهناور که می‌توانیم آن را دنیای دیگری بخوانیم، چه از نظر بعد مسافت بلاد و اماکن، و چه به لحاظ گوناگونی عادات و اخلاق و رسوم».^(۲۵)

سفرنامه آدام اولناریوس به لحاظ محتوا و مطالب مطرح شده در آن، تا حدی قابل مقایسه با سفرنامه شاردن است؛ زیرا در آن به صورت بسیار مبسوط به اخلاق ایرانیان، سبک‌های زندگی اجتماعی، آداب و رسوم، طرز ساختن خانه‌ها و سنت‌ها پرداخته است. برای مثال، مراسم عاشورا، چهارشنبه‌سوری، چگونگی تدفین مردگان، چگونگی پرورش کرم ابریشم، نوع لباس زنان و مردان، چگونگی خواستگاری و همسرگزینی، طرز معاشرت با همسر، فرزندان و همسایگان، نوع مشاغل زنانه و مردانه، وضع خورد و خوراک مردم، البسه مردم ایران، چیزهایی که مردم محتاج آن هستند،^(۲۶) و... را با دقتی کم‌نظیر شرح می‌دهد و در بیان ساختمان‌های

توصیف کاملی از مذهب، رسومات، اخلاقیات و... از میان ساکن در اصفهان، توصیف عملکرد، رفتار و شیوه‌های سیاسی شاهان صفوی از شاه عباس کبیر، شاه صفی و شاه عباس دوم و شاه سلیمان، توصیف کاملی از مقامات روحانی، مساجد، پیشنمازان و متولیان مساجد، توصیف طبقاتی از مردم ایران (طبقه اول درباریان، طبقه دوم روحانیان، طبقه سوم بازرگانان و پیشه‌وران)، شرحی از راه‌های اصفهان به شیراز تا بندر عباس و جزایر هرمز و سرزمین‌های هند، و شرح چگونگی طغیان سلطان قندهار. مهم‌ترین سفرنامه آلمانی در عصر صفویه بعد از سفرنامه اولتاریوس، **سفرنامه کمپفر** می‌باشد. در این سفرنامه، توصیفی مفصل، جاندار و قابل اطمینان از دربار شاه ایران در اصفهان در طول نیمه دوم قرن هفدهم به دست داده شده است. از شاه و وزیر اعظم وی تا ائمه‌داری (رئیس انبار هیزم) هیچ صاحب منصب یا خدمتگزار از قلم نیفتاده است. توصیف کمپفر از کاخ‌ها، تفرج‌گاه‌ها، قصرها، حرمسرا و باغ‌ها چنان دقیق و رساست که حتی امروز می‌توان بر مبنای آن قسمت‌هایی را که از بین رفته است تجدید بنا کرد. تشکیلات داخلی دولت و امور اداری، دسیسه‌های رایج در دربار آن روزگار، دخالت قوای دولتی و دینی در امور یکدیگر، و به طور کلی همه مظاهر زندگی عمومی آن عهد در ضمن بیان مشاهدات نویسنده به وضوح تمام در برابر دیدگان خواننده قرار می‌گیرد. اما این گزارش‌ها و وصف‌های نویسنده که خود شاهد و ناظر آن بوده به زبان لاتینی تحریر شده است. (۳۱)

هرچند جامع‌ترین سفرنامه درباره ایران قرن هفدهم به قلم شاردن است، اما سفرنامه کمپفر از اثر شاردن هیچ دست‌کم ندارد و این نکته از آنجا ثابت می‌شود که لانگله (۳۲) مصحح و ناظر طبع اثر ده جلدی شاردن در

معروف و حتی خانه‌های معمولی افراد دقتی و سواس‌گونه از خود نشان می‌دهد. برای مثال، توصیف او از بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی بسیار جامع است. (۲۷) شیبانی نیز معتقد است که متن کتاب اولتاریوس بسیار دل‌انگیز است. (۲۸)

نکته دیگر در این سفرنامه این است که وی در بسیاری از مواقع بین رفتار ایرانیان با مردم آلمان مقایسه کرده و از بسیاری جهات رفتار مردم ایران را می‌ستاید. (۲۹)

او همچنین به لحاظ سیاسی شرح مفصلی از وضع حکومت، سران حکومت، چگونگی تعامل شاه با خوانین و کیفیت حکومت آنها در ولایات، تعداد سربازان شاه و دارایی حکومت ایران ارائه می‌دهد. (۳۰)

سفرنامه تاورنیه نیز از جهات بسیاری به سفرنامه آدم اولتاریوس شباهت دارد؛ به این معنا که به توصیف‌های مردم‌شناسی اقدام می‌کند و حتی در مواردی آن قدر این شباهت زیاد است که احتمال دارد یکی از آنها مطالب خود را از روی کتاب دیگری ذکر کرده باشد.

موارد مشابه این دو سفرنامه عبارتند از: ذکر مطالبی از جغرافیای ایران و شهرها (در این مورد، سفرنامه اولتاریوس مفصل‌تر و دقیق‌تر است)، توصیف میوه‌ها و حیوانات و ساختمان‌های شهرهای ایران، توصیف مجالس خود با شاه و درباریان، توصیف مجالس شکار و عیش و نوش شاه و درباریان، اخلاق و آداب و رسوم ایرانیان، بیماری‌ها و روش‌های درمان آنها، توصیف مهمانی‌ها، ازدواج و مراسم مرگ و...، شرح کاملی از مدارس و شیوه‌های علم‌آموزی در ایران.

اما در عین حال، **سفرنامه تاورنیه** برجستگی‌هایی نیز دارد که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

توصیف کامل زرتشتیان (اعم از عقاید، اخلاق، آداب و رسوم، مناسک مذهبی؛ مثل مراسم تشییع مردگان و...)،

در تنظیم یک سند تاریخی، هریک از عوامل «نویسنده»، «مخاطب»، «شرایط تنظیم سند» نقش اساسی را ایفا می‌کنند؛ به این معنا که گاهی نویسنده دارای عقاید و اعتقادات خاصی است و حوادث اطراف خود را با عینک اعتقادات خود می‌نگرد؛ مسئله‌ای که موجب می‌شود نویسنده اصل حادثه را وارونه درک کند. گاهی اوقات، برای خوشایند مخاطبان خود که از اقشار خاصی هستند واقعیت را طبق میل آنها معنا می‌کند و گاهی نیز به خاطر موقعیت خاصی که در آن قرار دارد، مجبور است از برخی از واقعیات چشم‌پوشی کند.

بنابراین، پیش از هرچیز باید در مراجعه به سفرنامه‌های دوره صفوی به نکات زیر توجه داشت:

۱. مخاطبان سفرنامه‌ها

با توجه به اینکه مخاطب سفرنامه نویسان، ایرانی نیستند و از طرفی، غالب این سفرنامه‌ها برای شناساندن مردم ایران به سایر ملل (عمدتاً مسیحی) تألیف شده‌اند، از این رو، طبیعی است که نویسنده خود را ملزم به رعایت دغدغه دنیای مسیحیت بداند نه مردم ایران یا مسلمانان. برای مثال، اگر به کرات شنیده باشد که در عید قربان مردم به یادبود قربانی حضرت اسماعیل ع‌ل‌ه‌س‌ل‌م گوسفند یا شتر قربانی می‌کنند، باز در نوشتن، کلمه «اسحاق» را جایگزین نام «اسماعیل» می‌کند؛ چراکه می‌داند که با توجه به اعتقادات مسیحیان در مورد اسحاق و اسماعیل، آوردن نام «اسماعیل» ممکن است برای او دردسز آفرین باشد.

البته شاید تا حدی حق با آنها باشد؛ زیرا امثال شاردن می‌دانند که اگر از برتری‌های اسلام و خوبی‌های مسلمانان بنویسند، کتابشان به چاپ نخواهد رسید؛ چنانکه در کتاب *شاردن و ایران*: آثار شاردن گزینش شده و تنها بخش‌هایی از آن چاپ شده است. (۳۵)

حواشی با استفاده از اثر کمپفر اصلاحات و تکمله‌های فراوانی آورده است. (۳۳)

سفرنامه برادران شرلی، حاوی شرح مأموریت این دو برادر از بدو حرکت به سوی ایران تا رفتن آنتوان شرلی به آلمان می‌باشد. این سفرنامه، به شرح فداکاری و جنگیدن رابرت شرلی برای شاه عباس می‌پردازد و اینکه مجدداً شاه عباس بعد از ناامیدی از بازگشت برادر بزرگ‌تر، برادر کوچک‌تر را نیز به سفارت به دول اروپایی می‌فرستد. نویسنده در این سفرنامه بیشتر به مقام خود نزد شاه ایران، روابط بین حکام ایرانی و زبردستان آنها، و به طور کلی به امور سیاسی پراخته است و کمتر وارد امور اجتماعی می‌شود و هر جا که در مورد مسائل اجتماعی نظر داده، راه خطا پیموده است. (۳۴)

در **سفرنامه پیترو دلاواله** ادبیات سیاسی و نظامی موج می‌زند، بخصوص نیمه دوم کتاب که بیشتر به شرح حالات و رفتار شاه عباس می‌پردازد و از این حیث بیشتر شبیه یک کتاب تاریخی (ثبت وقایع دربار) می‌باشد تا یک سفرنامه‌ای که به شرح سفرهای خود پردازد. در این کتاب کمتر به زندگی اجتماعی مردم پرداخته شده است، اما در عوض، به صورت بسیار مبسوط دربار و رجال و اعمال و رفتار آنها را توصیف می‌کند.

نکات مهم در تاریخ‌نگاری اروپاییان از دوره صفویه

در تاریخ‌نگاری، منابع و اسناد نقش مهمی را ایفا می‌کنند، بخصوص اگر این منابع دست اول بوده و حاکی از مشاهدات نویسنده باشند. اما در عین حال، باید توجه داشت که صرف معاصر بودن و حتی شاهد ماجرا بودن نباید خواننده را به اشتباه بیندازد؛ چراکه در برخی از موارد، سندی با وجود دست اول بودن، از اعتبار کافی برخوردار نیست.

۲. عدم توان درک فرهنگ و اعتقادات ایرانیان

از نظر جامعه‌شناسان تفهم‌گرا^(۳۶) برای آنکه یک محقق بتواند به درستی افعال و رفتار کنشگران را درک کند باید خودش را در اذهان مردمی بگذارد که رفتارشان ممکن است نزد محقق غیرمعمول جلوه کند و از دید آنها به قضایا بنگرد. در اصطلاح به این روش «مشاهده مشارکتی»^(۳۷) گفته می‌شود. در این روش، محقق ابتدا باید به درکی از اعتقادات، ارزش‌ها و هنجارهای کنشگران مورد مطالعه دست یابد و سپس رفتارهای آنها را بر اساس آن اعتقادات (نه اعتقادات خودش) تفسیر نماید.^(۳۸)

در میان شش سفرنامه مزبور، تنها شاردن نکته فوق را تا حدی رعایت نموده و سعی کرده درک تقریباً درستی از رفتار ایرانیان داشته باشد. حتی گاهی به اشتباه خود در عدم درک درست یک رفتار اعتراف می‌کند؛ مثلاً، در موردی شاردن نقل می‌کند که یک بار زنی موقر به او مقداری کشمش و گردو تعارف کرد. او خیال کرده بود که این زن هرزه است و منظور بدی دارد، اما بعد فهمید که این کار طبق یک رسم قدیمی در ایران انجام می‌شود.^(۳۹) بجز شاردن، اغلب این سفرنامه‌نویسان کم و بیش اعتقادات مردم و فرهنگ ایرانی را به درستی نمی‌شناختند و رفتار ایرانیان را با عینک فرهنگی خاص خود، نگرسته‌اند.

شاید علتش این است که برخی از سفرنامه‌نویسان همانند دلاواله، علی‌رغم سکونت زیاد در ایران، زبان فارسی را نیاموختند و تنها با زبان ترکی با مردم تعامل می‌کردند و طبیعی است که از تعامل با بخش اعظم مردم ایران و فرهنگ فارسی‌زبانان محروم ماندند. علاوه بر اینکه اغلب این سفرنامه‌نویسان به علت آنکه مأمور رسمی دولت یا کلیسا بودند، تعلق خاص آنها به دولت متبوع خود یا به کلیسا مانع می‌شد که بخواهند درک

درستی از فرهنگ ایرانی و مذهب تشیع داشته باشند. آنها دین خود را بالاتر می‌دانستند. مثلاً، تاورنیه در شرح داستان یک فرانسوی به نام برنار که شاه سلیمان صفوی از او می‌خواهد مسلمان شود، می‌نویسد: «در این مدت "پدر رافائل" فرصت یافت تا با برنار حرف بزند و او را تشویق به استواری و مقاومت کند و رستگاری جاودانه را به تمامی وعده‌های شاه ترجیح دهد.»^(۴۰)

خلاصه اینکه: سفرنامه‌نویسان که در فضای فرهنگی کاملاً متفاوت از فضای فرهنگی ایران پرورش یافته بودند، کمتر موفق به درک درستی از فرهنگ و اعتقادات ایرانیان شدند و همین امر موجب می‌شود که گاهی حتی یک گزارش ساده را غلط ارائه کنند. مثلاً، کمپفر، قربانی عید قربان را یادآور قربانی اسحاق معرفی کرده است،^(۴۱) در حالی که هرکس که کمتر آشنایی با دین، فرهنگ و آداب و رسوم ایرانیان داشته باشد می‌داند که هرگز برای یک مسلمان قربانی عید قربان، یادآور اسحاق نیست.

یا وقتی شاه عباس سر قبر جدش صفی‌الدین رفته و به دعا و گریه و زاری می‌پردازد، دلاواله این رفتار شاه را حمل بر ضعف و احساساتی بودن او می‌کند و عنوان می‌کند که «احتمال دارد آن روحیه سلحشوری سابق را از دست داده باشد.»^(۴۲) دلاواله از دعا و راز و نیاز با خدا چیزی نمی‌فهمد؛ زیرا او در فرهنگ مسیحی با چنین چیزی آشنا نبوده و نمی‌داند که گریه و زاری در حضور خداوند به چه معناست.

نیز از آن‌رو که اینان درک درستی از ازدواج موقت در اسلام نداشتند، اغلب آن را با رقیقه‌های اروپایی یا فحشا اشتباه می‌گرفتند. مثلاً، شاردن گفته: در سال ۱۶۶۶م، نام و نشان ۱۴ هزار روسپی در [در دفتر حکومتی] اصفهان به ثبت رسیده بود.^(۴۳) با توجه به اینکه به چنین چیزی در سایر منابع تاریخی اشاره نشده، احتمال می‌رود که شاردن

و حتی عیسوی‌های مقیم ایران نیز به تبعیت از آداب و رسوم کشور این کار را نمی‌کنند.»^(۴۸)

پیتر و دلاواله تحت تأثیر همین ذهنیت (البته برخلاف سایر اروپایی‌ها) حجاب را مانع حضور زن در جامعه نمی‌شمارد؛ از این رو، در مورد قزوین می‌نویسد: «زن در کوچه‌های قزوین فراوان است، ولی همه پیاده هستند و روی خود را پنهان می‌کنند... زنان نسبت به مردان این رجحان را دارند که می‌توانند طرف مقابل را ببینند و خود دیده نشوند، در حالی که مردان متقابلاً قادر به این کار نیستند.»^(۴۹)

دلاواله این درک ناقص خود از حجاب را مدیون زن شرقی خود است که در بین مسلمانان زندگی کرده و بدون آنکه الزام دینی داشته باشد، حجابش را رعایت می‌کند. با این حال، دلاواله نیز تا درک درست از حجاب فاصله زیادی دارد.

از دیگر مواردی که اروپاییان در درک آن فرومانده بودند مسئله عزاداری برای امام حسین علیه السلام می‌باشد. برای نمونه، کمپفر در سفرنامه خود می‌نویسد:

ایرانیان ده روز اول ماه محرم را هر ساله به تجدید خاطره این واقعه جان‌سوز می‌گذرانند... به زودی رقصی آغاز می‌گردد که در ضمن آن، نام حسین را به صدای بلند ذکر می‌کنند نه با ناله و شکوه، بلکه با صدایی خشمناک، به تبعیت از آهنگ آواز، نوحه‌خوانان در دایره‌ای کنار هم جمع می‌شوند و در عین اینکه پا بر زمین می‌کوبند سینه را با مشت می‌زنند. کسی که با این مراسم آشنا نباشد شاید بپندارد که ساحران را در حال رقص می‌بیند. آری حرکات و چهره کسانی که در عزاداری شرکت کرده‌اند حالتی چنین خشن و انتقام‌جویانه دارد. این نمایش ساعت‌ها به طول می‌کشد.^(۵۰)

با دیدن زنان صیغه‌ای که در جامعه اصفهان آن روز خیلی هم زیاد بودند، آنها را روسپی تصور کرده است.

حجاب زنان از مهم‌ترین چیزهایی است که اکثر این سفرنامه‌نویس‌ها نتوانستند درک درستی از آن داشته باشند؛ از این رو، تلاش کرده‌اند آن را به حسادت مردان^(۴۴) و خودخواهی مردانه و زندگی مردسالارانه در ایران معنا کنند و چنین وانمود کنند که زنان در زندان همیشگی به سر می‌برند و اگر روزی بتوانند، از آن خارج خواهند شد.^(۴۵)

حتی پیتر و دلاواله که با یک بانوی مسیحی شرقی در عراق به اسم بانو معانی ازدواج کرده بود و به همراه این خانم مسافرت‌های خود را پی می‌گرفت، نیز حجاب را از دید یک زن شرقی غیرمسلمان معنا کرده است. هرچند او در قضاوت خود درباره حجاب، پیش از هر چیز تفکر و پیش‌داوری اروپاییانی که آن را نوعی فشار مردان بر زنان می‌دانستند، رد می‌کند و همچنین حجاب را ناشی از

حسادت مردان نمی‌داند، اما در عین حال، او حجاب را از محتوای دینی آن خارج کرده و آن را صرفاً یک امر فرهنگی می‌داند و ریشه‌های آن را به قبل از اسلام برمی‌گرداند.^(۴۶) علت آن این است که همسر او با آنکه مسیحی است، رعایت حجاب می‌کند و حتی وقتی که از او می‌خواهد در مقابل افراد خاصی حجابش را بردارد تا آنها بتوانند صورتش را ببینند، ناراحت شده و به حالت خشم جواب می‌دهد: «مگر آنان چه کسانی هستند که من در مقابلشان حجاب از چهره بگیرم؟»^(۴۷) سپس نویسنده به خودش دل‌داری می‌دهد که وقتی به ایتالیا رفتم زخم را مجبور می‌کنم حجابش را بردارد! در ادامه، وی انواع حجاب زنان را برشمرده و حجاب در اقشار مختلف را متفاوت می‌داند و باز تأکید می‌کند که حجاب یک مؤلفه فرهنگی است و ربطی به اسلام ندارد: «معمولاً در بین ایرانیان زنان با روی باز در حضور مردان حاضر نمی‌شوند

۳. اغراق یا وارونه‌نگری به دلیل داشتن اغراض

سیاسی

برخی از این نویسندگان، گاهی انگیزه‌ها و اغراض سیاسی در کارهای خود داشته‌اند که این اغراض سیاسی در گزارش‌های آنها تأثیر گذاشته و بعضاً درستی آن گزارش‌ها را زیر سؤال برده است؛ زیرا گاهی برای اهمیت دادن به نقش سیاسی خود، در گزارش اغراق کرده یا امر غیرواقعی را مطرح می‌کنند تا خود را فرد موفقی جلوه دهند. مثلاً، در سفرنامه برادران شرلی می‌خوانیم: «[شرلی] به پادشاه اظهار داشت که در صورتی که آن اعلیحضرت از این طرف با عثمانی‌ها در جنگ هستید، من هم کاری خواهم کرد که سلاطین عیسوی از طرف دیگر به محاربه پرداخته، سلطنت عثمانی را به واسطه این اتحاد منقرض سازیم. پادشاه از این مطلب نهایت خوشحال شد و از جهت این تدبیر خوب، از سر آنتوان خیلی تشکر کرد و فوراً سفیر عثمانی را که برای انعقاد عهدنامه صلح مابین سلطان عثمانی و شاه ایران آمده بود پس فرستاد... این جواب پادشاه اسباب خوشحالی اهل ایران شد؛ زیرا که در ایران از قدیم مثل معروفی بوده است به این مضمون که یک نفر عیسوی از خارج خواهد آمد و به تدبیر او، ایرانی‌ها که جمیع حقوق دیرینه خود را از دست داده بودند دوباره از عثمانی پس خواهند گرفت.» (۵۲)

بعید نیست که این سخنان نوعی اغراق باشد تا مأموریت خود را موفق جلوه دهد. جالب آنکه می‌گوید شاه فوراً او را سردار کل قشون خود در جنگ با عثمانی کرد، اما او به خاطر مأموریت سفارت نزد دول اروپایی، قول داد که بعد از مراجعت از سفر، این فرمان را اجرا کند. (۵۳) عجیب‌تر اینکه وقتی شاه در حضور شرلی از یک کشیش درباره پاپ سؤال می‌کند و به دنبال جواب کشیش، شاه خود شرح مفصلی از داستان حضرت

کمپفر به خود این اندازه زحمت نداده که فلسفه این حرکات مخصوص در عزاداری، یا علت آنها را از مردم بپرسد و از نزد خود، اسم آن حرکات را رقص می‌گذارد؛ تشبیهی که به شدت مورد نفرت می‌باشد. از موارد دیگر، قضاوت در مورد نگرش دینی مردم نسبت به شاه می‌باشد. با آنکه شاردن بیشتر با آداب و فرهنگ ایرانیان آشنا شده، با این حال باز اشتباه می‌کند. وی در این خصوص می‌نویسد:

ایرانیان می‌پندارند، که شاه ایشان با عنوان جانشین و خلیفه امام، واجد نیروهای ماورای طبیعی و من جمله دارای استعداد شفا بخش بیماری‌هاست. من دیده‌ام که بیماران، خود را در پای سلطان به زمین می‌کشیدند یا در راهی که وی می‌رفت فنجانی آب به دست می‌گرفتند و از وی استدعا می‌کردند انگشتان خود را در آن خیس کند و آن‌گاه به صدای بلند اعلام می‌داشتند که یقین دارند با این کار نیروی کافی برای درمان ایشان اخذ خواهند کرد. البته هر کسی درخور چنین شفای عنایت‌آمیز نیست. تنها نسبت به رجال مورد توجه، آن هم بسیار به ندرت چنین عنایتی مبذول می‌گردد. (۵۱)

ممکن است شاردن شاهد چنین چیزی بوده باشد، ولی باید توجه می‌کرد که ممکن است آن شخص صرفاً از سر چاپلوسی چنین کرده باشد (بخصوص که با صدای بلند اعتقاد خود را نزد دیگران اعلام می‌کند) یا از پیروان فرقه صوفیه است که شاه را مرشد و امام خود می‌دانند، ولی قاطبه مردم که شیعه دوازده امامی هستند چنین اعتقادی ندارند. از این رو، او باید این مسئله را از افراد بیشتری پرس و جو می‌کرد تا معلوم شود که عقاید ایرانیان در مورد شاه چیست؟

زبان‌های دیگر شرقی است و تقریباً همه آنها از زیبایی و ابتکار و خلاقیت بهره نبرده‌اند! و فکر نو در آنها کمتر یافت می‌شود! بنابراین، حدس می‌زنم شعر فارسی نیز چیز زیاد دلچسبی نباشد! (۵۹)

کم‌فهر وقتی به بحث رشد علمی ایرانیان می‌رسد، ایرانی‌ها را از نظر فکر و تربیت و علوم، بر ترک‌ها برتری می‌دهد. (۶۰) اما زیرکانه تلاش دارد به نوعی با ابهام سخن بگوید تا به او انتقاد نشود که ایرانیان را بر اروپاییان برتری داده است. او به صورت جزئی افراد دانشمندی را نام می‌برد

که در زمان شاه عباس دوم تلاش کردند از طریق علم و دانش به عظمت ایران بیفزایند. از جمله اینها اعتمادالدوله (محمد بیک) است که اقدام به کشفیات جدیدی در معدنی‌جات زد تا از مواد خارجی بی‌نیاز شوند. (۶۱)

در مورد کتاب‌های درسی ایرانیان نیز می‌خواهند چنین القا کنند که ایران به نوعی وام‌دار غرب است: «کتاب‌های آنها اغلب اثر یک نویسنده قدیم ایران به نام خواجه نصیر از شهر طوس در ایالت خراسان است و حقیقت این است که او در زبان‌های یونانی و عربی کاملاً متبحر بوده و بعضی از آثار علمای این دو زبان را به فارسی ترجمه کرده است و آنها حتی ترجمه بعضی از تصنیفات ارسطو را که در مغرب‌زمین مفقود می‌دانند در اختیار دارند.» (۶۲)

گاهی نیز ایرانیان را مردمی بی‌حال و بی‌رمق که از بی‌حالی پذیرای هر ستم و ظلمی هستند، معرفی می‌کنند و در عوض، مردم اروپا را سرزنده و پر جنب و خروش می‌دانند: «ایرانیان نسبت به فرمان‌های سلطان خود فرمان‌برداری صمیمانه‌ای دارند که از ته دل برمی‌خیزد، و... اگر برخی از فرمان‌های آنان ظالمانه و خشن باشد، ناگزیر باید آنها را اطاعت کرد... و از دو قرن تاکنون سخنی درباره شورش یا انقلاب در ایران به گوش کسی

عیسی علیه السلام ارائه می‌دهد که همه عیسویان حاضر در مجلس از گستردگی اطلاعات شاه از دین عیسوی تعجب می‌کنند، شرلی در توجیه معلومات نسبتاً خوب شاه، می‌گوید که علت معلومات جامع و کامل شاه از مسیحیت به این خاطر است که شاه به او گفته بود: «از وقت آمدن شما به نزد من، من تقریباً عیسوی هستم»؛ (۵۴) یعنی تنها عیسوی‌ها می‌توانند چنین اطلاعاتی در مورد حضرت مسیح علیه السلام داشته باشند و شاه نیز بعد از آمدن او مسیحی شده است!

۴. نقش تعصبات قومی در تحریف واقعیت (برتر

پنداشتن اروپاییان)

علاق و ارزش‌ها به صورت ناخواسته در قضاوت‌ها و حتی گاهی اوقات در مشاهدات انسان‌ها تأثیر مستقیم می‌گذارند. افراد مورد بررسی ما نیز از این قاعده مستثنا نیستند، بخصوص که تفاوت در خصوصیات ظاهری، فرهنگ، و مذهب مزید بر علت شده است.

از این رو، از اینکه بعضاً دیده می‌شود به صورت بسیار واضح و صریح ملت ایران را تحقیر می‌کنند، نباید تعجب کرد: «بعد از چند روزی رسیدیم به کردستان که مملکتی است بسیار وحشی و مسکون از دزدان.» (۵۵) «تمام زنان در ایران... حلقه‌ای به بزرگی یک انگشتر با سه سنگ گران‌بها یا مروارید که به آن آویخته است در سوراخ چپ بینی به نشانه تعلق و وابستگی دارند...» (۵۶)

برخی همانند دلاواله (که به اعتراف خود، از اشعار فارسی چیزی نمی‌داند)، (۵۷) با وجود آنکه زبان فارسی و دقایق آن را درست نمی‌شناسند، نه تنها ادبیات اروپایی را برتر از ادبیات و شعر ایرانی می‌دانند، (۵۸) بلکه با جملات سخیف، ادبیات ایرانی را تحقیر می‌کنند: «این زبان از لحاظ اصطلاحات فقیر است و به قراری که حدس می‌زنم، طرز ترکیبات و جمله‌بندی‌های آن نیز مشابه

نخورده است. من این فرمان‌برداری آرام را نتیجه خلق و خوی ایرانیان می‌دانم؛ زیرا مانند مردم کشورهای سردسیر ما پر جوش و خروش نیستند.»^(۶۳)

۵. تحقیر شیوه حکومتی ایران و برتر دانستن

پادشاهی اروپایی

یکی دیگر از وجوه قوم‌پرستی اروپاییان در این سفرنامه‌ها، تحقیر حکومت در ایران و برتر دانستن شیوه‌های حکومت غربی است. این نگرش، بر اثر دو عامل زیر شکل گرفته بود:

۱. قضاوت کلی از مشاهده یک واقعه خاص: یکی از اشکالات اصلی در تاریخ‌نویسی سفرنامه‌ها آن است که با دیدن یک واقعه خاص در حکومت یکی از پادشاهان صفوی، بدون توجه به همه جوانب قضایا، در مورد کل نظام حکومت ایران قضاوت کرده‌اند.^(۶۴) روشن است که شاهان صفویه یک دست نبودند؛ برخی از پادشاهان صفویه، همانند شاه طهماسب، بسیار مؤمن و محتاط بودند و تا حد ممکن از جنگ با سایر مسلمانان خودداری می‌کردند و طالب صلح با عثمانی و مشتاق جنگ با غیرمسلمانان بودند. (شاه تهماسب چهار بار به کشورهای مسیحی لشکرکشی کرد).^(۶۵) برخی دیگر، مانند شاه عباس اول، بسیار مقتدر عمل می‌کردند و در عین حال، مردم‌دار بودند. برخی نیز، مانند جانشینان شاه عباس، بسیار خودرأی و مغرور و نالایق بودند.

از آن‌رو که سفرنامه‌نویسان فوق‌الذکر در زمان شاه عباس و جانشینان او، در ایران حضور داشتند و کم و بیش به دربار رفت و آمد می‌کردند، با دیدن یک صحنه از خشونت - مثلاً - شاه صفی، درباره حکومت ایرانیان قضاوت می‌کردند. مثلاً، شاردن می‌بیند که شاه سلیمان در حالت مستی دستور داد سرهنگی را بی‌رحمانه و «تقریباً

برای هیچ و پوچ» چوب زدند که دو روز بعد بر اثر جراحاتش مرد و یا دست یک مشعل‌دار را که بسیار دور پیشاپیش او گام برمی‌داشت جلوی چشمانش بریدند.^(۶۶)

شاردن تحت تأثیر نتیجه کلی که از امثال حوادث فوق گرفته، در مورد نوه دختری شاه عباس کبیر می‌نویسد: «وی بیست سال داشت و به هیچ وجه چشمانش را بیرون نیاورده بودند و این امر در ایران معجزه به شمار می‌رود؛ زیرا هر که در خانواده شاهی به دنیا آید، چشمانش را بیرون می‌آورند، خواه از طرف زنان خاندان سلطنتی باشد و خواه از جانب مردان؛ یا آنکه به هنگام تولد، چنین نوزادان را شیر نمی‌دهند، تا بمیرند.»^(۶۷)

شاردن تحت تأثیر همین تفکر نتیجه می‌گیرد: «در ایران وقتی شاه کسی را محکوم کرد، دیگر نمی‌توان در این باب با او سخنی گفت و درخواست بخشش هم نمی‌توان کرد. حتی اگر در مستی و خارج از حال عادی فرمان داده، باید فرمان او اجرا شود، وگرنه سخن خود را که در حکم قانون است، نقض کرده و قانون نمی‌تواند ناقض خود باشد!»^(۶۸)

سخن شاردن موهم این اندیشه است که در ایران استبداد و ظلم شاه بر اساس یک قانون لازم‌الرعایه صورت می‌گیرد. البته شاهان در طول تاریخ ظلم‌های فراوانی نسبت به مردم و خودشان روا داشته‌اند، اما مسلم است که قانونی به این شکل در ایران وجود نداشته است، بلکه این موارد از بی‌قاعدگی و لجام‌گسیختگی برخی از شاهان بوده است که نظیر آن در تمام دنیا یافت می‌شود؛ اما از نظر این سفرنامه‌نویسان هیچ‌گاه این بی‌قاعدگی در کشورهای اروپایی به عنوان قانون تلقی نمی‌شود.

در ادامه روشن خواهیم کرد که چگونه پادشاهان ایران نیز توسط قوانین دینی، علما و مردم محدود می‌شدند.

۲. مقایسه بین حکومت ایران و اروپا: مقایسه حکومت ایران

نفر هستند بر حسب فقه شیعه نمی توان آنها را قصاص کرد، بلکه می توانند با پرداختن مبلغ معین جریمه، آزادی خود را به دست آورند.^(۷۱)

نمونه دیگر آنکه وقتی در حضور شاه بنا بر درخواست کمپفر آلمانی، شاه سلیمان صفوی بیگانگان را بر رعایای خود ترجیح می داد، شیخ الاسلام زبان به انتقاد گشود.^(۷۲)

شاردن نیز در توصیف نوع حکومت در ایران ابتدا متذکر می شود که «در ایران، هیچ گونه شورای دولتی وجود ندارد»^(۷۳) اما در عین حال، یادآور می شود: «یک چیز هست که گاهی می توان در برابر اراده امیر و حاکم به میدان و مصاف آورد و آن مذهب است... زیرا قوانین شرع برتری دارد...»^(۷۴)

کمپفر نیز معترف است که حقوق در ایران به دو قسمت تقسیم می شود: ۱. حقوق عرف که متکی است به رویه های قضائی رایج در یک محل که دیوان بیگی یا داروغه ها، پروای آن را دارند؛ ۲. حقوق شرع که به عهده صدر قضات روحانی است که «حاکم شرع» نامیده می شدند؛^(۷۵) زیرا عالم شرع یا مجتهد قدرتی داشت که به سختی با قدرت شاه رقابت می کرد.

کمپفر در مورد ویژگی های مجتهد می نویسد: «تمام صاحبان مقامات عالی دینی... از نظر حیثیت و احترام در درجه ای بعد از کسی قرار دارند که عالم به کتاب است و "مجتهد" لقب دارد. این لقب حاکی از حد اعلای روحانیت و پیشوایی بی چون و چند بر مؤمنین است. نه عنایت خاص شاه و نه همراهی و همدلی روحانیون یا بزرگان هیچ یک در رسیدن به این مقام مؤثر نیست... فرمانروا تنها وظیفه دارد به حفظ و اجرای نظرات وی همت گمارد. برحسب آنچه گفته شد، مجتهد نسبت به جنگ و صلح نیز تصمیم می گیرد؛ بدون صلاحدید وی

با اروپا موجب شده تا این دسته از اروپاییان دچار قضاوت های نادرست از نوع حکومت در ایران گردند؛ زیرا اینان در اروپا با دو نوع حکومت مواجه بوده اند:

۱. حکومت های دارای قانون اساسی و مقید به مجلس سنا یا مجلس اعیان که قانون اساسی قدرت شاه را محدود می کرد؛ ۲. حکومت های استبدادی و مطلق العنان. آنها خیال می کردند که حکومت باید یکی از این دو باشد و از آن رو که آثاری از مجلس سنا یا مجلس اعیان در ایران دیده نمی شد، پس باید حکومت مطلق العنان و مستبد باشد.

برای مثال، کمپفر در مقایسه این دو نوع حکومت می نویسد: «در بقیه جهان قدرت دولت یا با توافقی رسمی و شناخته شده یعنی توسط قانون اساسی محدود می شود یا موانعی غیرمتعارف و در عین حال، غیرقابل غلبه در راه آن وجود دارد. اما پادشاه صفوی برخلاف آنچه گفته شد به هر کاری مجاز است و هیچ رادع و مانعی در سلطنت خود نمی شناسد. شاه صفوی ایران از حقوقی کاملاً نامحدود و مستقل در اعمال قانون برخوردار است.»^(۶۹) تاورنیه نیز شیوه حکومت در ایران را بسیار مستبدانه معرفی می کند: «می توان گفت که هیچ حکمرانی در جهان مستبدتر از شاه ایران نیست.»^(۷۰)

آیا حاکمان صفوی مستبدترین و ظالم ترین حاکمان دنیا بودند؟ واقعیت چیست؟ برای روشن کردن واقعیت باید دو نکته را مدنظر قرار داد (در سفرنامه ها نیز به این دو نکته اشاره شده است):

اولاً، تمامی شاهان صفوی کم و بیش با قوانین شرع محدود می شدند، به گونه ای که حتی گاهی یک بار شاه نتوانست درباره کسانی که نسبت به او سوء قصد کرده بودند، تصمیم بگیرد، و چنان که پولاک نوشته: هنگامی که سه نفر به جان شاه سوء قصد کردند، علما با کشتن آنها به مخالفت برخاستند و می گفتند: چون سوء قصدکنندگان سه

هیچ کار مهمی که در زمینه حکومت بر مؤمنین باشد صورت نمی‌پذیرد.»^(۷۶)

وی برای توجیه حق دخالت مجتهد در امور سیاسی، چنین استدلال می‌کند: «هر گاه لازم باشد که مسلمانان طبق مشیت الهی هدایت شوند، پس ناگزیر خدا باید اراده‌اش را به یکی از مردم فانی، اعلام دارد. ولی کیست که برای این کار شایستگی دارد؟ آیا این شخص یکی از رؤسای دنیوی است که به خاک و تن بستگی دارد؟ چنین قالبی نمی‌تواند جای مناسبی برای عنایت مخصوص ذات باری باشد، مشیت خدایی فقط بر کسی تجلی می‌کند که عمری را در معنویت گذرانده و با چشم‌پوشیدن از لذات دنیوی، دل را مهبط انوار الهی کرده باشد.

اما شاه که خداوند، زمام رعایا و اداره کشورش را به دست او سپرده است باید از زبان مجتهد وقت نیت و مشیت او را دریابد.»^(۷۷)

ظاهراً این توجیه برای مجبور بودن شاه به اطاعت از مجتهدان، کمپفر را راضی نکرده است؛ چون در ادامه می‌نویسد: «اما درباره احترامی که شاه صفوی به مجتهد می‌گذارد این را می‌توان گفت که قسمت زیادی از آن متصنع است و در این کار، شاه پروای مردم را می‌کند؛ زیرا پیروی مردم از مجتهد تا بدان پایه است که شاه صلاح خود نمی‌داند به یکی از اصول غیرقابل تخطی دین تجاوز کند و یا در کار مملکت‌داری به کاری دست بزند که مجتهد ناگزیر باشد آن را خلاف دیانت اعلام کند.»^(۷۸)

بنابراین، آن‌گونه که در برخی از سفرنامه‌ها آمده است، پادشاهان صفوی نه تنها مطلق‌العنان نبودند، بلکه از علما و مجتهدان حساب می‌بردند و حتی جرئت نداشتند که در ملأ عام شراب بنوشند تا چه برسد به کارهای دیگر.^(۷۹)

ثانیاً، استبداد و ظلمی که اروپاییان از آن یاد کرده‌اند و خود شاهدش بودند خشم و استبدادی بود که نصیب

اشراف و صاحب‌منصبان می‌شد؛ ظلم شاهان صفوی بیشتر از آنکه متوجه رعایا گردد متوجه اشراف و صاحب‌منصبان و اطرافیان شاه بوده است. و در این میان، بیشترین آسیب را برادران شاه و حتی فرزندان برادران آنها می‌بینند.^(۸۰) مثلاً، وقتی که شاه احساس می‌کند یکی از صاحب‌منصبانش قصد تملق او را دارد دستور می‌دهد دو دندان او را بکنند.^(۸۱)

تاورنیه از نظم دقیق و شدید و رعایت حقوق مردم در میان لشکریان شاه عباس تعجب می‌کند؛ اینکه چگونه یک لشکر چند صد هزار نفری از منطقه‌ای عبور کنند، ولی به یک نفر یا اموال یک نفر آسیب وارد نشود و حتی وقتی مردم یکی از دهات، از فوجی که فرماندهی آن به عهده حاکم استرآباد بود شکایت کردند که میوه‌های باغ ما را چیده است بدون آنکه پولش را بدهد، شاه عباس دستور می‌دهد تیری از وسط بینی آن فرمانده عبور دهند و او را در میان لشکر بچرخانند تا سایرین عبرت گیرند.^(۸۲) مشاهده چنین صحنه‌ای، با وجود کبر سن فرمانده، بسیار رقت‌انگیز بود.

وی همچنین می‌نویسد: «انضباط شدید چنان برقرار بود که قوا از هر جا می‌گذشت کاملاً به نفع سکنه محل تمام می‌شد و هرچه سربازان می‌خریدند پولش را فوراً پرداخت می‌کردند، به نحوی که اردو زدن قشون در یک محل برای مردم آنجا واقعاً مفید بود و من به این مناسبت یاد عبور سربازان خودمان افتادم که در سر راه خود از مال دوست و دشمن چیزی باقی نمی‌گذارند و سکنه محلی همه از ترس ظلم و ستم آنها فرار اختیار می‌کنند. در اینجا بر عکس، وقتی قشون از محلی رد می‌شود، فروشنده‌های دوره‌گرد از تمام اطراف و جوانب به مسیر آنها هجوم می‌آورند تا به سربازان اشیای مختلف و آذوقه بفروشند.»^(۸۳)

این موارد نشان می‌دهد که مردم نیز در حکومت

باشند».^(۸۵) وی همچنین از شخصی به نام ملاکاظم نام می برد و می گوید: «پس از آنکه از راه زهد و ورع، قبول عام یافت، شروع کرد از اخلاق و عادات شاه عباس ثانی مذمت کردن و کار را به جایی رسانید که می گفت این پادشاه، دائم الخمر است و در نتیجه، کافر شده... باید او را کشت و به جایش یکی از پسران شیخ الاسلام را که نوۀ شاه عباس کبیر است برگزید. من همچنین اهل منبر و اهل ادب و شخصیت های بسیار مبرز و ممتاز را دیده ام که همین اعتقاد را داشتند.»^(۸۶)

۶. تعصبات مذهبی و ندیدن واقعیات

همان گونه که پیش تر گفته شد، علایق و ارزش ها به صورت ناخواسته در قضاوت ها و حتی گاهی اوقات در مشاهدات انسان ها تأثیر مستقیم می گذارند، بخصوص اگر این علایق، علایق دینی و ارزش های مذهبی باشد. از این رو، دیده شده که برخی از اروپاییان در مورد مذهب تشیع اظهار نظرهایی می کنند که انسان را به تعجب وامی دارد. در ذیل، چند نمونه از این موارد ذکر می شود و قضاوت در مورد آنها به خواننده واگذار می گردد:

تاورنیه معتقد است که شاه عباس قبر امام رضا علیه السلام را اختراع کرده تا بتواند زیارتگاهی در مقابل بقاع عراق و عربستان علم کند.^(۸۷)

کمپنر نیز که از توجیه معجزات بی شمار امام رضا علیه السلام درمانده، تلاش می کند به طریقی این معجزات را زیر سؤال ببرد: «خیلی شده است که برای تقویت اعتقاد زائران [امام رضا علیه السلام] خدام کسی را وادار کرده اند که خود را به نابینایی بزند. هنگامی که این مرد در اثر توسل به امام رضا ظاهراً بینایی خود را باز یافته را به نشان اجلال و اکرام شفا دهند مقدس با طبل و نقاره در کوچه های مشهد مشایعت کنند... هنگامی که این نمایش به پایان رسید

صفویه نقش مهمی داشتند، به گونه ای که گاهی مردم شورش می کردند و شاهان صفوی نیز از مردم حساب می بردند. مثلاً، شاردن نقل می کند که در اصفهان شاهد اعتراض جمعی بود که علیه تعدی و اجحاف میراب بزرگ پایتخت اقامه می گردید. شاردن پس از تذکر این مطلب که دهقانان شاکی ایرانی چوب و شاخه خشک به دست می گیرند، ادامه می دهد: «آخرین بار که من دیدم این شکایت و عرض حال را دارند در سال ۱۶۷۶ علیه "میراب" یا امیر آب ها بود. مردم یک ناحیه نزدیک دو فرسخی اصفهان نه هزار لیره به او داده بودند که ده روز متوالی آب داشته باشند، اما فقط یک روز آب به آنان رسانید.

کشاورزان با شاخه های درخت در دست به دادخواهی آمدند. و شاه نیز اقدام به جریمه میراب کرد.»^(۸۴)

هرچند این شورش بر علیه شخص شاه نیست، اما روشن است که شاه ملاحظه مردم را کرده و به خاطر جلب رضایت مردم، مأمور خود را تنبیه نموده است؛ زیرا بیم آن داشت که اگر چنین نکند، این شورش ها متوجه خود او خواهد شد.

بنابراین، شاهان صفوی دارای اختیار مطلق نبودند. آنها نمی توانستند هر کاری که دلشان بخواهد، انجام دهند، بلکه باید ملاحظه خیلی چیزها از جمله مجتهدان و مردم را می کردند.

علاوه بر این، قوانین دینی دست آنها را تا حدی بسته بود. حتی می گساری شاهان، که در این سفرنامه ها درباره آنها قلم فرسایی شده، در خلوت درباریان و سفرای خارجی صورت می گرفته است. البته برخی از شاهان صفوی که اقدام به این کار در ملأعام می کردند منفور جامعه شده و علماً علناً در برابر آنها موضع می گرفتند. مثلاً، شاردن می نویسد: «اهل منبر می گویند: چگونه ممکن است که این پادشاهان شرابخوار و هوسباز، خلیفه خدا

نداشته باشد خیال می‌کند این اقلیت‌ها نقش اساسی در تحولات سیاسی ایران داشته‌اند؛ حال آنکه می‌دانیم اکثر مردم ایران مسلمان بوده‌اند.

برای مثال، در سفرنامه تاورنیه در فصل مربوط به اصفهان، که حدود ۴۰ صفحه است، ۲۰ صفحه اختصاص به بخش مسلمان‌نشین اصفهان و ۲۰ صفحه اختصاص به بخش ارمنی‌نشین آن (جلفا) دارد. وقتی هم از رسومات مذهبی ایرانیان سخن می‌گوید، کلاً ۸ صفحه را به عاشورا و عید قرآن و سایر اعیاد مذهبی شیعیان اختصاص می‌دهد، در حالی که در ادامه، از رسومات مذهبی زرتشتیان ۱۲ صفحه، و از رسومات مذهبی ارمنیان ۱۵ صفحه قلم‌فرسایی می‌کند.

پیترو دلاواله نیز همان‌گونه که در سفرنامه‌اش از ابتدا موضع خود را روشن کرده است، از مسیحیان طرف‌داری می‌کند؛ چون فرستاده پاپ به دربار ایران است و این امر را رسالت خود می‌داند. از آن‌رو که کتاب او رنگ و بوی سیاسی دارد، به نشست و برخاست با شاه و شرح چگونگی طی منازل سفر می‌پردازد، و به مسائل اجتماعی و آداب و رسوم مردم کاری ندارد. اما با این حال، برای سایر فرق و اقلیت‌های دینی جایگاه خاصی قایل است. برای همین، از صفحه ۶۵ تا ۸۱ کتاب را به آداب و رسوم هندی‌های مقیم اصفهان و زرتشتی‌ها اختصاص داده است. به طور کلی، می‌توان گفت که توجه به دین زرتشتی، حداقل از باب واکاوی حقیقت ایرانی یا بازگشت به ایران قبل از اسلام، برای سفرنامه‌نویسان جالب بوده است و در سفرنامه‌هایی مثل تاورنیه و شاردن مفصل به این مسئله پرداخته شده است. (۹۶)

۷. تک‌ساحت‌نگری، مانعی برای واقع‌نگری

یکی از اشکالات عمده این سفرنامه‌ها این است که تنها به

بازیگر اصلی، از متولیان لباس نوی می‌گیرد و در حالی که هدایای بسیاری به چنگ آورده پی کار خود می‌رود. (۸۸)

برخی از این سفرنامه‌نویسان هدف خود از سفر به ایران را خدمت به مسیحیت و مبارزه با عثمانی‌ها به منظور حمایت از مسیحیان عنوان می‌کنند. برای مثال، کمپفر می‌نویسد: «عشق به جنگ با این قوم، گویی از بدو تولد با وجود من عجین شده است و وقتی به اوج خود رسید که از سرزمین آنها عبور کردم و دیدم رفتار آنها با عیسویان چگونه است.» (۸۹) او در جای دیگر آرزو می‌کند که ای کاش دوباره جنگ‌های صلیبی از سر گرفته می‌شد. (۹۰)

تاورنیه در قدرت مسیحیان اغراق کرده و معتقد است که اگر کمک آنها نبود شاه ایران هرگز نمی‌توانست جزیره هرمز را فتح کند. (۹۱)

پیترو دلاواله صریحاً ایران را سرزمین کفار می‌نامد. (۹۲)

در جایی هم که از رشد علمی ایرانیان تمجید می‌کنند، آنها را پایین‌تر از مسیحیان نشان می‌دهند. شاردن می‌نویسد: «ایرانیان بعد از مسیحیان اروپا دانشمندترین ملل روی زمین هستند.» (۹۳)

یا وقتی کمپفر می‌خواهد از ایران تعریف نماید تلاش می‌کند بگوید که از این حیث ایران شبیه سرزمین‌های مسیحی است. (۹۴) (بعد از مسیحیان اروپایی، حتی در مقایسه با مردم چین، دانشمندترین مردم جهانند.) (۹۵)

همان‌گونه که در جملات فوق دیده می‌شود، تأکید روی «سرزمین‌های مسیحی» یا «مسیحیان اروپا» به نوعی جانب‌داری مذهبی را در کلمات اینها نشان می‌دهد.

طرف‌داری از اقلیت‌های دینی در ایران: از دیگر وجوه تعصبات دینی که موجب شده بی‌طرفی این کتاب‌ها زیر سؤال برود، جانب‌داری فاحش سفرنامه‌نویسان از اقلیت‌های دینی مسیحی، ارمنی، مجوسی و... است. با مطالعه این کتاب‌ها، کسی که اطلاع چندانی از تاریخ ایران

برای برخی از جهانگردان مثل شاردن تعجب برانگیز می‌باشد؛^(۹۹) زیرا وقتی علم‌آموزی برای کسب مال شد، دیگر وجهی برای احترام به عالم وجود نخواهد داشت. مسئله دیگر، فراگیر و همگانی بودن علم‌آموزی در ایران است؛ زیرا از نظر آنان، وجهی ندارد که فردی همه شاخه‌های علمی را تحصیل کند؛ چراکه برای او قابل استفاده مادی نیست.

شاردن با تعجب می‌نویسد: «ایرانی‌ها تنها افرادی را واقعاً دانشمند می‌دانند که در کل علوم تبحر داشته باشند و کسی را که فقط در یک رشته تخصص داشته باشد، دانشمند به حساب نمی‌آورند. در نظر ایرانیان، علوم زنجیروار به هم مربوطند و شخص ناگزیر است از ابتدا تا انتها به مطالعه آنها بپردازد.»^(۱۰۰)

در اینجا شاردن چنین اظهار نظر می‌کند: «شاید به همین علت است که آنها نمی‌توانند در یکی از رشته‌هایی که در اروپا پیشرفت فراوان داشته تبحر کامل حاصل کنند.»^(۱۰۱) اولتاریوس تا حدی به درک مسئله پی برده است. او فهمیده که ایرانی‌ها برای علم احترام ذاتی قایل هستند. از این رو، می‌نویسد: «[زیرا] ایرانی‌ها به کسب دانش و هنر ارزش زیاد می‌نهند.»^(۱۰۲) [لذا] کمتر ایرانی‌ای دیده می‌شود که خواندن و نوشتن نداند، بدون در نظر گرفتن اینکه در کدام قشر اجتماعی قرار دارد؛ زیرا ایرانیان فرزندان خود را حتی زودتر از معمول به مدرسه می‌فرستند.^(۱۰۳)

اما سایرین و حتی شاردن به خاطر نگاه مادی نمی‌توانند درک کنند که چرا علم بدون توجه به فواید مادی آن برای یک ایرانی مهم است. از این رو، بدون آنکه بخواهند مسئله را برای خود حل کنند صورت مسئله را تغییر داده و معتقدند که دو علم نجوم و طب به خاطر منافع مادی آن، بیشترین طالب را در ایران دارد: «باید بگویم ستاره‌شناسی آن‌قدر در ایران رایج است که حتی سربازان

جنبه‌های مادی تمدن و فرهنگ ایرانی توجه دارند و از جنبه‌های معنوی و روحانی غافلند، به گونه‌ای که حتی از توجه به فیلسوفانی همچون میرداماد یا ملاصدرا به خیال آنکه آنان متکلمان شیعی هستند، دوری کرده‌اند.»^(۹۷) این امر باعث می‌شود که بخش زیادی از حقیقت بر آنها پوشیده بماند و چه بسا با ناقص دیدن، نتایج غلط گرفته شود.

به عبارت دیگر، پایه‌های اولیه مدرنیته و فرهنگ تک‌ساحتی نوین توسط این مستشرقان پایه‌گذاری شد. اینان کسانی بودند که تلاش کردند دنبال تمدن مادی و توسعه صنعتی و ثروت مادی، سراسر عالم را طی کنند و خود را از هر نوع نسیم معنویت و فطری محروم نمایند. و این را می‌توان در تمامی گزارش‌های این سفرنامه‌نویسان ردیابی کرد.

در اینجا به علت محدودیت ظرفیت مقاله، تنها به یک نمونه از این دست کفایت می‌شود:

مادی‌نگری، عامل ناتوانی درک مقام علم و عالم در ایران: بسیاری از سفرنامه‌نویسان به خاطر تک‌ساحتی‌نگری از درک مقام علم (جدای از سود مادی آن) در نزد ایرانیان درمانده‌اند و حتی نمی‌توانند بفهمند که چرا یک ایرانی تا آخر عمر درس می‌خواند؛ از این رو، همواره با تعجب این مطلب را طرح می‌کنند: «ایرانیان علم را برای استفاده مادی از آن، کمتر فرامی‌گیرند، بلکه آنها بیشتر علم را به خاطر نفس علم تحصیل می‌کنند، لذا برخی از افراد در ایران تمام عمر خود را صرف تحصیل علم می‌کنند، بدون اینکه مشکلات خانواده و تعدد اطفال و یا مقامات دولتی بتوانند آنها را از این کار منصرف نمایند؛ حتی فقر مانع پرداختن آنها به علم نمی‌شود.»^(۹۸)

مسئله دیگری که بر همین اساس مایه تعجب سفرنامه‌نویسان شده، احترام فوق‌العاده‌ای است که مردم و طلاب به دانشمندان و علما دارند. از این رو، این مسئله

اول و مهمی هستند، اما توجه به جنبه‌هایی که می‌تواند مقدار ارزش علمی آنها را برای ما روشن کند ضروری و لازم است.

۲. سفرنامه‌ها علی‌رغم ارائه اطلاعات مفید اجتماعی که بعضاً در منابع داخلی به آن توجه نشده، در انعکاس واقعیت‌های جامعه ایران دقیق نیستند و علت دقیق نبودنشان به یکی از دلایل زیر است:

الف) مخاطبان سفرنامه‌ها اروپاییان هستند. از این رو، دغدغه‌های ایرانیان در این سفرنامه‌ها چندان رعایت نشده است.

ب) به خاطر بیگانگی از فرهنگ ایرانی - شیعی، در فهم بسیاری از کنش‌های مردم ایران، بخصوص رفتارهای دینی ایرانیان دچار مشکل هستند.

ج) تعصبات قومی و مذهبی مانع بزرگی در فهم درست رفتار مردم ایران شده است.

د) مأموریت سیاسی برخی از آنها موجب شده که به خاطر ملاحظات سیاسی، در برخی از مسائل اغراق کنند یا برخی مطالب را ناچیز جلوه دهند.

ه) نگرش مادی سفرنامه‌نویسان باعث شده تا تحلیل‌ها و تفسیرهای آنها از رفتارهایی که دارای جنبه‌های معنوی یا علمی است، نادرست باشد.

۳. با توجه به دلایلی که برشمرده شد، آنها «حجاب» را یا معلول حسادت مردانه یا معلول فرهنگ عمومی جامعه معرفی می‌کنند و از طرح مسئله‌ای که به خدا و جهان ماوراء ارتباط داشته باشد به شدت واهمه دارند.

از این رو، با توجه به اشکالات فوق، رجوع به این منابع در کنار منابع فارسی کاری پسندیده است، اما اتکا به آنها بدون توجه به منابع داخلی، امری خطرناک و چه بسا موجب تحریف وقایع تاریخی می‌شود.

عامی و بی‌اطلاع نیز در صحنه‌های نبرد تقویم از حفظ دارند... تعداد اهل علم و مطلعین رشته‌های دیگر علوم نیز نسبتاً زیاد است و این عده نوعاً از مردمان زحمت‌کشیده‌ای تشکیل شده‌اند که شغل آنها نظامی‌گری نیست.» (۱۰۴)

مسئله دیگری که ناشی از تک‌ساحتی‌نگری آنهاست، توجه انحصاری به علوم مادی است. با اینکه آنها به کرات از دانشمندان بزرگ ایرانی همچون ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین نام می‌برند و متون علمی - تجربی آنها را زیر و رو می‌کنند، اما کوچک‌ترین اشاره‌ای به متون فلسفه مابعدالطبیعه و کلامی آنها نمی‌کنند و حتی به فلاسفه

بزرگ معاصر خود، از جمله میرداماد، ملاصدرا و شیخ بهایی توجهی نمی‌کنند؛ با آنکه برخی از این سفرنامه‌نویسان همچون برادران شرلی در زمان حیات

علمای فوق در ایران بوده‌اند و برخی دیگر مثل شاردن وقتی به ایران می‌آیند حدود ۳۵ سال از فوت میرداماد و

۲۵ سال از فوت ملاصدرا می‌گذشته است. البته می‌توان حدس زد که شاید اسامی آنها در نزد مردم عامه شهرتی نداشته است یا اینکه سفرنامه‌نویسان بدون آنکه آثار آنها

را بخوانند ایشان را جزو گروه متکلمان شیعی به حساب می‌آوردند. نیز به دلیل آنکه می‌ترسیدند عقایدشان سست شود (چنان‌که خود در جاهای مختلف تأکید می‌کنند باید

افرادی به ایران اعزام شوند که عقاید محکم مسیحی داشته باشند، وگرنه در جو آزادی مذهبی که در ایران وجود دارد بسیاری از مسیحیان اروپایی و غیر اروپایی مسلمان شده‌اند (۱۰۵) به طرف آثار آنها نرفته‌اند. (۱۰۶)

نتیجه‌گیری

در بررسی شش سفرنامه از دوره صفوی نتایج زیر به دست آمد:

۱. هرچند سفرنامه‌های دوره صفوی از منابع دست

- ۳۶- این دسته از جامعه‌شناسان معتقدند که استفاده از روش‌های علوم طبیعی بهترین روش برای مطالعه و فهم زندگی اجتماعی نمی‌باشد. بنابراین، آنها ترجیح می‌دهند که برای فهم رفتار دیگران، به جای مشاهده از بیرون، سعی کنند با زندگی در درون آنها خود را جای کنشگران قرار دهند تا بتوانند معانی رفتار آنها را درک کنند. Moore Stephoen, *Sociology Alive*, p. 31.
37. Participant.
38. Moore Stephoen, Op.Cit, p. 13.
- ۳۹- به شاردن توضیح داده شد که در اصفهان زنان نازا بر پله‌های مناره ته قلعی [نوع خاصی از مناره] می‌روند و گردو می‌شکنند و گردوها را با کشمش در گوشه چادرشان می‌ریزند. زن سپس به سوی خانه‌اش برمی‌گردد و به مردانی که سر راه خود می‌بیند و از آنان خوشش می‌آید، کمی از این کشمش و گردو تعارف و خواهش می‌کند آنها را بخورند. ایرانیان معتقدند که این کار نازایی را درمان می‌کند و آن را در زبان خود «باز کردن گره تنبان» می‌خوانند... (دیرک‌وان در کرویس، همان، ص ۷۸-۷۷).
- ۴۰- ژان باتیست تاورنیه، همان، ص ۱۶۰.
- ۴۱- انگبرت کمپفر، همان، ص ۶۹-۷۰.
- ۴۲- پیتر دلاواله، همان، ص ۳۷۶.
- ۴۳- دیرک‌وان در کرویس، همان، ص ۷۸.
- ۴۴- انگبرت کمپفر، همان، ص ۱۲۹.
- ۴۵- همان، ص ۵۸؛ آدام اولتاریوس، همان، ص ۳۵۲.
- ۴۶- پیتر دلاواله، همان، ص ۱۰۴.
- ۴۷- همان.
- ۴۸- همان، ص ۴۴۶.
- ۴۹- همان، ص ۲۹۶.
- ۵۰- انگبرت کمپفر، همان، ص ۱۸۰-۱۸۱.
- ۵۱- ژان شاردن، *سیاحتنامه شاردن*، ترجمه محمد عباسی، ج ۸، ص ۱۳۷-۱۴۹.
- ۵۲- علی دهباشی، همان، ص ۹۸ و ۹۹.
- ۵۳- همان.
- ۵۴- همان، ص ۱۰۱.
- ۵۵- همان، ص ۶۵.
- ۵۶- دیرک‌وان در کرویس، همان، ص ۲۱۶.
- ۵۷- پیتر دلاواله، همان، ص ۱۵۶.
- ۵۸- همان، ص ۶۱.
- ۵۹- همان، ص ۱۵۶.
- ۶۰- انگبرت کمپفر، همان، ص ۹۵.
- ۶۱- ژان باتیست تاورنیه، همان، ص ۲۲۰-۲۲۱.
- ۶۲- همان، ص ۲۶۲.
- ۶۳- رسول جعفریان، *دین و سیاست در عهد صفوی*، ص ۵۵-۵۶.
- ۶۴- ر.ک: حسن حسین‌زاده شانه‌چی، «سهم سفرنامه‌های اروپایی در معرفی تشیع ایرانیان در غرب»، *تاریخ در آینه پژوهش*، ش ۲۶، ص ۱۳۴-۱۳۶.
- پی‌نوشت‌ها**
- ۱- ژن رزفرانسواز شیبانی، *سفر اروپاییان به ایران*، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، ص ۳۹.
- ۲- دیرک‌وان در کرویس، *شاردن و ایران تحلیلی از اوضاع ایران در قرن هفدهم میلادی*، ترجمه حمزه اخوان تقوی، ص ۱۱.
- ۳- همان، ص ۳۳.
- ۴- همان، ص هفت.
- ۵- همان، ص ۴۶-۴۷.
- ۶- همان، ص ۲۱۳-۲۱۴.
- ۷- ژن رزفرانسواز شیبانی، همان، ص ۴۰ و ۴۲.
- ۸- دیرک‌وان در کرویس، همان، ص ۲۱۳-۲۱۴.
9. Lemgo.
10. Ludwith Fabritius.
- ۱۱- ر.ک: انگبرت کمپفر، *سفرنامه کمپفر*، ص ۳-۴.
- ۱۲- همان، ص ۱۰.
- ۱۳- ر.ک: علی دهباشی (به کوشش)، *سفرنامه برادران شمرلی*، ترجمه آوانس، ص ۳۹-۴۰.
- ۱۴- همان، ص ۲۲.
- ۱۵- محمدعلی مهمید، *پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران*، ص ۸۵.
- ۱۶- علی دهباشی، همان، ص ۱۳۸.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- علی دهباشی، همان، ص ۹۸.
- ۱۹- آدام اولتاریوس، *سفرنامه آدام اولتاریوس*، ترجمه احمد بهپور، ص ۳۴۱ و ۳۵۲-۳۵۳.
- ۲۰- همان، ص ۴۷.
- ۲۱- پیتر دلاواله، *سفرنامه پیتر دلاواله*، ترجمه شعاع‌الدین شفا، ص ۱۹۳-۱۹۸.
- ۲۲- همان، ص ۲۴۳-۲۴۴.
- ۲۳- ژان باتیست تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه حمید ارباب شیرانی، ص ۹.
- ۲۴- ژن رزفرانسواز شیبانی، همان، ص ۴۲.
- ۲۵- دیرک‌وان در کرویس، همان، ص ۲۴.
- ۲۶- آدام اولتاریوس، *سفرنامه آدام اولتاریوس*، ترجمه احمد بهپور، ص ۲۶۹-۲۷۷.
- ۲۷- همان، ص ۱۲۵-۱۲۶.
- ۲۸- ژن رزفرانسواز شیبانی، همان، ص ۴۲.
- ۲۹- آدام اولتاریوس، همان، ص ۲۸۹.
- ۳۰- همان، ص ۳۱۵-۳۲۲.
- ۳۱- انگبرت کمپفر، همان، ص ۱.
32. Langles.
- ۳۳- همان، ص ۱۱.
- ۳۴- علی دهباشی، همان، ص ۵۱.
- ۳۵- دیرک‌وان در کرویس، همان، ص ۱۳۴-۱۳۶.

- ص ۵۸۳۷
- ۶۵- راجر سیوری، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، ص ۶۳-۶۱
- ۶۶- دیرک وان در کرویس، همان، ص ۲۴۸-۲۴۷
- ۶۷- ژان شاردن، *سیاحتنامه شاردن*، ج ۸، ص ۱۳۹
- ۶۸- دیرک وان در کرویس، همان، ص ۸
- ۶۹- انگبرت کمپفر، همان، ص ۱۴
- ۷۰- ژان باتیست تاورنیه، همان، ص ۲۴۱
- ۷۱- ادوارد پولاک، *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، ص ۲۲۶
- ۷۲- انگبرت کمپفر، همان، ص ۱۲۶-۱۲۵
- ۷۳- دیرک وان در کرویس، همان، ص ۸
- ۷۴- همان
- ۷۵- انگبرت کمپفر، همان، ص ۹۷
- ۷۶- همان، ص ۱۲۶-۱۲۵
- ۷۷- همان
- ۷۸- همان
- ۷۹- البته حساب آخوندهای درباری را باید از علما و مجتهدان جدا کرد
- ۸۰- ژان باتیست تاورنیه، همان، ص ۲۴۳-۲۴۲
- ۸۱- همان، ص ۲۱۲
- ۸۲- همان، ص ۲۸۱-۲۸۲
- ۸۳- پیترو دلاواله، همان، ص ۳۵۳
- ۸۴- دیرک وان در کرویس، همان، ص ۲۵۶-۲۵۵
- ۸۵- رسول جعفریان، همان، ص ۵۳
- ۸۶- ژان شاردن، *سفرنامه شاردن*، ترجمه حسین عریضی، ص ۸۲
- ۸۷- ژان باتیست تاورنیه، همان، ص ۱۹۰
- ۸۸- انگبرت کمپفر، همان، ص ۱۳۳
- ۸۹- همان، ص ۹۳
- ۹۰- همان، ص ۲۴۳
- ۹۱- ژان باتیست تاورنیه، همان، ص ۳۶۴
- ۹۲- پیترو دلاواله، همان، ص ۳۲۱
- ۹۳- ژان رزفرانسواز شیبانی، همان، ص ۸۸
- ۹۴- همان، ص ۱۹
- ۹۵- کریم مجتهدی، *آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب*، ص ۶۷
- ۹۶- ر.ک: ژان باتیست تاورنیه، همان، ص ۹۴-۱۰۸؛ پیترو دلاواله، همان، ص ۸۱-۶۵
- ۹۷- ر.ک: کریم مجتهدی، همان، ص ۷۳
- ۹۸- همان
- ۹۹- همان، ص ۶۷
- ۱۰۰- ژان رزفرانسواز شیبانی، همان، ص ۹۰
- ۱۰۱- همان
- ۱۰۲- آدام اولناریوس، همان، ص ۲۸۹
- ۱۰۳- همان، ص ۳۶۶
- ۱۰۴- همان، ص ۱۳۷
- ۱۰۵- همان، ص ۱۳۷
- ۱۰۶- ر.ک: کریم مجتهدی، همان، ص ۷۳
- منابع**
- کمپفر، انگبرت، *سفرنامه کمپفر*، چ دوم، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰
- اولناریوس، آدام، *سفرنامه آدام اولناریوس*، ترجمه احمد بهپور، تهران، ابتکار نو، ۱۳۸۵
- پولاک، ادوارد، *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸
- جعفریان، رسول، *دین و سیاست در دوره صفوی*، قم، انصاریان، ۱۳۷۰
- دلاواله، پیترو، *سفرنامه پیترو دلاواله*، ترجمه شعاع‌الدین شفا، چ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰
- دهباشی، علی (به کوشش)، *سفرنامه برادران شرلی*، ترجمه آوانس، تهران، نگاه، ۱۳۶۲
- کرویس، دیرک وان در، *شاردن و ایران تحلیلی از اوضاع ایران در قرن هفدهم میلادی*، ترجمه حمزه اخوان تقوی، چ دوم، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۴
- تاورنیه، ژان باتیست، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۳
- سیوری، راجر، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، چ هفدهم، تهران، مرکز، ۱۳۸۷
- شاردن، ژان، *سفرنامه شاردن*، ترجمه حسین عریضی، اصفهان، بی‌نا، ۱۳۳۰
- _____، *سیاحت‌نامه شاردن*، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵
- شیبانی، ژان رزفرانسواز، *سفر اروپاییان به ایران*، ترجمه سید ضیاء‌الدین دهشیری، چ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱
- مجتهدی، کریم، *آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹
- مهמיד، محمدعلی، *پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران (قبل از هخامنشیان تا پایان قاجاریه)*، تهران، میترا، ۱۳۶۱
- حسین‌زاده شانه‌چی، حسن، «سهم سفرنامه‌های اروپایی در معرفی تشیع ایرانیان در غرب»، *تاریخ در آینه پژوهش*، ش ۲۶، تابستان ۱۳۸۹، ص ۵۹-۳۷
- Moore, Stephoen, *Sociology Alive*, Stanley Thornes, London, Publisers, L T P, 1987.